
داستان چیست؟

ویلیام سارویان ، در قطعه‌ی کوتاه زیر که خود آن‌را «داستان چیست» نامیده اما میتوان بحثی صمیمی در باب هنر به‌طور کلی اش دانست ، نظر گاه منتقدان و دوستداران تنگ نظر ادبیات را که از حد شناخت قالب‌های هنری به مفهوم شناخته شده‌ی کلمه فراتر نمیروند دور میزند و از لایه‌ی عمیق تری درین باب سخن میگوید .

راستی داستان چیست ؟ صریح بگویم من خودم نمیدانم که داستان چیست و معتقدم که نه فقط من بلکه هیچکس دیگر هم دقیقن نمیداند که داستان چیست . تازه اگر هم کسی پیدا بشود که ادعا کند واقین میداند داستان چیست گمان نمیکنم که دانش او در این زمینه چندان مهم باشد و اگر هم مهم باشد فکر نمیکنم که این اهمیت آنقدر باشد که در رشد هنر که بدون شك همان رشد و پیشرفت حیات است تاثیری داشته باشد ، و من در زندگی اگر علاقه‌ی بی به چیزی داشته باشم علاقه به پیشرفت و تکاپو و رشد است ، علاقه به جنبش و دوری گزیدن از سکون . من شخصن ترجیح میدهم که یکباره دست از نوشتن بردارم و هنر نویسندگی را بیوسم و کنار بگذارم تا آنکه در جایم بایستم . مردی که از جاده‌ی میگذرد نباید به عقب بنگردد و بر مسیری که از آن گذشته است چشم بدوزد .

البته اصطلاح‌هایی مانند داستان کوتاه ، کوتاه ، داستان کوتاه و رمان ؛ اصطلاحاتی ضروری‌اند اما خیال نمی‌کنم که این ضرورت چنان باشد که در صورت نیاز نتوان آنها را کنار گذاشت و فراموششان کرد و من این نیاز را احساس می‌کنم چرا که مساله‌ی هنر مساله‌ی کوتاهی و بلندی نیست ، کوتاهی یا بلندی در «تمامیت» ، يك اثر تاثیری ندارند بلکه از عوامل فرعی و تبعی آنند . و آنچه که در کار هنری مهم است همین «تمامیت» آن است . يك تخم مرغ از تمامیت ذاتی برخوردارست و دیگر کوچکی و بزرگی و زردی و سفیدی آن نمیتواند این تمامیت را نقض کند . اما «تمامیت» يك گوی «بیلیارد» از نوع «تمامیت» تخم مرغ نیست زیرا که آن به کارهای دیگر می‌آید و هرگز نمیتوان آن‌را خورد و یا مرغ تازه‌ی از عصاره‌ی نهفته در آن پرورد . تمامیت گوی بیلیارد صرفن مربوط به شکل (فرم) آن است : سطح آن گرد ، رنگ آن سفید و رویش بسیار نرم است و درجه‌ی غلظت جرم آن فیزیکسان است ؛ فرم محض . اما تخم مرغ از شکل و مایه هردو بهرور است . در درون آن مایه‌ی بی که جوانه‌ی حیات در خود دارد نهفته ، مایه‌ی بی که بی ثبات و روینده است .

آفرینش هنری نیز اگر قالبی کوتاه تر یا بلندتر داشت یا اصلاً در قالب داستان، اعم از کوتاه یا بلند نبود چه غم؟ زیرا که آن به هر حال آفرینشی است. من هرگز به اینکه چه نامی بر روی نوشته‌ام میگذارند اهمیت نمیدهم و بدون اعتنا به این حرفها و نامها به کار آفرینش ادامه میدهم. حتا به این مساله هم که کارم چاپ شود و کسی آن را بخاند یا نخاند ارزش نمیگذارم و باز همچنان کارهای تازه می‌آفرینم؛ این ابتدا و انتهای کار من است. مطالب دیگر به من مربوط نیست. يك اثر آفریده شده و خالق همان است که هست. اما اثری که از دماغ خالقی تراویده و تقلیدی است، آنچه ظاهرن باید باشد نیست. مساله بر سر این نیست که آنچه آفریده شده داستان به مفهوم شناخته شده‌ی کلمه هست یا نه، مساله بر سر این است که اثری که ارائه میشود هستی خاص خود را دارد یا نه؟ اگر از چنین هستی‌یی برخوردار است اثر «هست» و این همان است که باید باشد.

ترجمه‌ی پ. سمرانسایه



ژوئیه‌شکاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی